



فصلنامه علمی زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره ۳، تابستان ۱۳۹۸

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

رابطه شاهان اشکانی با پهلوانان دوره کیانی

دکتر مصطفی سعادت^۱

تاریخ دریافت : ۱۳۹۷/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش نهایی : ۱۳۹۸/۲/۱۶

چکیده

برخی پژوهشگران معتقدند که گروهی از پهلوانان کیانی شاهان (یا شاهزادگان) اشکانی هستند که در کسوت پهلوانان کیانی به داستان‌های ملی راه یافته‌اند. هدف عمده نوشته‌ی حاضر اینست که آیا واقعا برخی از اشکانیان پس از کندن کسوت شاهی، جامه‌ی پهلوانی پوشیده و به داستان‌های حماسی ایران راه یافته‌اند؟ این تغییر در زمان اشکانیان یا ساسانیان رخ داده است. اگر در زمان اشکانیان رخ داده، اشخاصی که ادعا می‌شود وارد داستان‌ها شده‌اند، باید دارای محبوبیتی فوق‌العاده بین مردم بوده باشند تا با ورود آنان به داستان‌ها، باعث افزایش جذابیت و اقبال مردم به داستان‌ها شده باشد. شاهان دوره اشکانیان که ادعا شده است که به کسوت پهلوانی در آمده‌اند، نشانی از دلیری و جانفشانی برای اعتلای فرهنگی کشور دیده نمی‌شود، اعمالشان منطقی و زمامداریشان همراه با عدالت و مردم‌داری نیست. این تغییرات نمی‌تواند مربوط به دوران ساسانیان باشد. از اشکانیان شاه و شاهزاده‌ای را نمی‌شناسیم که از چنان محبوبیتی برخوردار بوده باشد که ساسانیان موفق نشده باشند وی را از خاطره جمعی بزایند. اگر از اشکانیان فرد بسیار محبوبی وجود داشته، پذیرفتنی نیست که ساسانیان، اجازه داده باشند او به عنوان پهلوانی کیانی وارد داستان‌ها شود. نام، ابزار شناسایی افراد است. دلیلی ندارد که نام افراد عادی با شاهان و پهلوانان نتواند همسان باشد و عجیب نیست که نام‌هایی برای مدت طولانی در جامعه‌ای رواج داشته باشد. علیرغم اینکه قهرمانان دوره کیانی می‌توانند واقعیت تاریخی داشته باشند، ولی یکسان پنداری برخی از آنان با شخصیت‌های دوره اشکانی صحیح نیست.

کلید واژه‌ها: اشکانیان، کیانیان، حماسه ملی

فصلنامه علمی زبان و ادبیات فارسی

^۱ . استاد دانشگاه شیراز ، شیراز ، ایران // saadat@shirazu.ac.ir



مقدمه

برخی از محققین، شخصیت‌های داستان‌های دوره‌های پیشدادیان و کیانیان را شخصیت‌هایی تاریخی می‌دانند. (ر.ک پیرنیا ۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۵۴؛ صفا ۱۳۶۳: ۵۷۵-۵۸۸؛ نولدکه ۱۳۶۹: ۲۴-۲۷؛ کویاجی ۱۳۶۲: ۱۴۰-۱۹۷؛ سعادت ۱۳۹۳: ۸۳-۷۳) در بسیاری از مواقع این شخصیت‌ها نماینده خاندان‌هایی بوده‌اند که طی سالیان دراز آهسته آهسته اسامی تک‌تک آنان به دست فراموشی سپرده شده و تنها نام و نشان فردی که نسبت به دبگران برجسته‌تر بوده و یا در هنگام زیست وی، اتفاقات بسیار مهمی رخ داده، باقی‌مانده و تمامی حوادث آن دوران به وی نسبت داده شده است. (پیرنیا ۱۳۸۳: ۹۱-۱۵۶) شایان ذکر است که در داستان‌های حماسه ملی، شواهد متعددی از تحریف وقایع تاریخی وجود دارد از جمله تاریخ مادها و هخامنشیان به طور کلی حذف شده (سعادت ۱۳۹۴: ۵۳-۷۰) و تاریخ اشکانیان نیز دچار تحریفاتی شده است. (ر.ک مسعودی ۱۳۸۱: ۹۱-۹۲؛ بیرونی ۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۶۳؛ رحمتی ۱۳۹۴: ۲۳-۴۵)

پیشینه بحث

در داستان‌های حماسه ملی، نام و نشان شخصیت‌هایی آمده است که برخی شاه و برخی دیگر پهلوان هستند. برخی از محققین گروهی از پهلوانان دوره کیانی را «پهلوانان اشکانی» می‌نامند. (صفا ۱۳۶۳: ۵۷۵) مطرح شده است که «پهلوانان اشکانی»، در اصل شاهان یا شاهزادگان اشکانی هستند که بتدریج به داستان‌های ملی راه یافته‌اند و در شمار پهلوانان دوران کیانی درآمده‌اند. این گروه شامل گودرزین، فرود، پلاشان، میلادیان، برزینیان و فریدونیان هستند. (صفا ۱۳۶۳: ۵۷۵) در این میان خاندان گودرزین (شامل شخصیت‌هایی همچون گودرز کشاورزان، گیو، بیژن، رهام و بهرام) نسبت به سایرین دارای مقام و موقعیت برجسته‌تر و مهمتری هستند. (صفا ۱۳۶۳: ۵۷۵-۵۸۱)

هدف نوشته‌ی حاضر تحقیق پیرامون این سوال است که آیا واقعا برخی از پهلوانان دوره کیانی همان شاهان یا شاهزادگان اشکانی هستند که پس از حذف نام و نشان‌شان به عنوان شاهان سلسله اشکانی، جامه‌ی پهلوانی پوشیده و به داستان‌های حماسی راه یافته و به ادامه حیات پرداخته‌اند؟

تحریف تاریخ اشکانیان

در شاهنامه فردوسی و کتب تاریخی نوشته شده در چند سده نخست پس از ظهور اسلام، تاریخ ایران باستان به دوره‌های زیر تقسیم می‌شود: دوران پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. (ابن اثیر ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۳۸-۴۴۰) فردوسی در شاهنامه رخدادهای بین شکست از اسکندر تا روی کار آمدن ساسانیان (که به روایت خودش دو قرن بوده است) را در ابیاتی بسیار اندک بیان می‌کند و به صراحت عنوان می‌دارد که نام و نشان آنان را در نامه خسروان ندیده است (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۳۵-۱۳۶):



چو کوتاه شد شاخ و هم بیخ‌شان
ازیشان بجز نام نشنیده‌ام

نگوید جهان‌دیده تاریخ‌شان
نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

امروزه، فاصله زمانی سقوط هخامنشیان تا ظهور ساسانیان (شامل حکمرانی اسکندر، سلوکیان و اشکانیان) بیش از پنج قرن (از ۳۲۳ ق.م تا ۲۲۴ م) در نظر گرفته می‌شود (کاتوزیان ۱۳۹۲: ۴۵-۵۴)، لذا مقدار زیادی از این دوران برای قرن‌ها در پرده ابهام قرار داشته است. در کتاب‌های تاریخی نوشته شده در سده‌های نخست اسلامی نیز وضعیت به همین گونه است. (ر.ک طبری ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۶-۵۰۱؛ ابن‌اثیر ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۴۳-۳۴۶ و ۴۳۹؛ ابن‌بلخی ۱۳۷۴: ۱۶۹-۱۶۷؛ مستوفی ۱۳۸۱: ۹۸-۱۰۲؛ گردیزی ۱۳۸۴: ۸۲-۸۴؛ قزوینی ۱۳۸۶: ۶۰-۶۳؛ ناشناس مولف مجمل‌التواریخ ۱۳۸۹: ۳۲ و ۵۸-۶۰؛ میرخوند ۱۳۷۵: ۱۵۷-۱۶۲؛ مسعودی ۱۳۸۱: ۸۹-۹۳)

در کتاب‌های التنبیه و الاشراف (مسعودی ۱۳۸۱: ۹۱-۹۲)، آثارالباقیه (بیرونی ۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۶۳) و مجمل فصیحی (فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی ۱۳۴۱: ۱۳۵-۱۳۶) به تغییراتی اشاره کرده‌اند که توسط ساسانیان در مدت حکمرانی اشکانیان و حذف نام تعدادی از شاهان اشکانی داده شده است. این تحریف تاریخی دارای انگیزه‌های متعدد و گوناگونی بوده است. (رحمتی ۱۳۹۴: ۲۳-۴۵) پیش از اینکه به نقد نظریه تغییر و تحول اشخاص از تاریخ اشکانی به داستان‌های ملی بپردازیم، براساس داستان‌های حماسه ملی و تاریخ، اطلاعات مختصری پیرامون شخصیت‌های مورد بحث آورده می‌شود.

گودرزبان

حسب داستان‌های حماسه ملی، پس از خاندان سام، خاندان «گودرز کشوادگان» دارای مقام بسیار والایی در عهد کیانیان می‌باشد. موسس این خاندان «کشواد زرین کلاه» از پهلوانان دوره «فریدون» و پدر گودرز، پهلوان بزرگ و برجسته عهد «کی کاووس» و «کی خسرو» است. گودرز، پسران و نبیرگان بسیاری دارد. «درفش کاویان» در اختیار این خاندان بوده است. (صفا ۱۳۶۳: ۵۷۵) «گیو»، شجاع‌ترین فرد از این خاندان، مفتخر به همسری با «بانوگشسب» (دختر رستم) می‌باشد (بانوگشسب‌نامه ۱۳۹۳: ۱۵۶-۱۶۹) و حاصل این وصلت یعنی «بیژن»، از نام‌آوران دوران کیانی است. رهام، بهرام و هجیر از دیگر پهلوانان معروف خاندان گودرز هستند. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۸۷-۲۸۹) در بسیاری از نبردهایی که بین ایرانیان و تورانیان در می‌گیرد، اعضای این خاندان حضوری فعال دارند. به استناد بندهش، «گیو گودرزبان» فرزند رشید گودرز، از جمله‌ی بی‌مرگان (افراد جاویدان) می‌باشد. (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰، بخش ۱۴: ۱۲۸) بنابه روایت فردوسی، هنگامی که کی خسرو، ترک تاج و تخت پادشاهی می‌کند، گیو و بیژن از جمله معدود افرادی هستند که وی را در سفر بی بازگشتش همراهی می‌کنند. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۰۸-۱۳۷)



اما در تاریخ، «گودرز» (اشک بیستم) یکی از پادشاهان اشکانی است. پس از مرگ «اردوان سوم» (اشک هجدهم) رقابت بین دو پسر او «واردان» و «گودرز» در می‌گیرد. در این رقابت «واردان» پیروز می‌شود و به عنوان اشک نوزدهم بر تخت شاهی جلوس می‌کند. واردان در سال ۴۶ میلادی، در توطئه‌ای که نجبا علیه او طراحی کرده بودند، کشته می‌شود و بلافاصله گودرز به سلطنت می‌رسد. گودرز به منظور مصون ماندن از سوء قصد مخالفان و چیرگی بر مدعیان داخلی، تمامی برادران، خویشاوندان و نزدیکان خود را می‌کشد و محیطی پر از رعب و وحشت و سوء ظن را در دربار حاکم می‌کند. این رفتار جابرانه و شدید باعث می‌شود که عده‌ای از نجبا، از امپراتور روم درخواست کنند تا «مهرداد»، پسر (و یا به روایتی نواده‌ی) «فرهاد چهارم» که در روم می‌زیسته است را به ایران بفرستد تا به دعوی سلطنت پرداخته و جای گودرز را بگیرد. «کلودیوس» (امپراتور روم) چنین می‌کند ولی گودرز می‌تواند مهرداد را شکست دهد و او را به اسارت گیرد. بر خلاف انتظاری که از گودرز می‌رفته است، مهرداد را نمی‌کشد بلکه پس از فحاشی به او آزادش می‌سازد. پس از این واقعه گودرز در سال ۵۱ میلادی می‌میرد و احتمال می‌رود که وی در یک توطئه به هلاکت رسیده باشد. روی هم رفته گودرز اشکانی، نمونه کامل یک پادشاه ستم‌کار است. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۶)

مقایسه عملکرد «گودرز اشکانی» با «گودرز کشوادگان» (پهلوان کیانی) به خوبی نشان دهنده فاصله بسیار زیاد بین این دو شخصیت است. صرف تشابه در نام و یا مشابهت اندکی که در سرگذشت این دو وجود دارد (نظیر اینکه گودرز داستانی در ناحیه گرگان دارای اقتدار و حکومت بوده و گودرز اشکانی نیز در ناحیه شمال شرق ایران دارای موقعیتی بوده)، نمی‌تواند دلیل کافی برای این همان‌پنداری این دو شخصیت باشد. باید توجه شود که اشکانیان (فرای ۱۳۷۷: ۲۹۰) و کیانیان (کریستن سن ۱۳۵۵: ۲۱-۲۴) هر دو در یک ناحیه حکومت داشته‌اند.

فرود

در شاهنامه فردوسی، «فرود» حاصل ازدواج «سیاوش» با «جریره» (دختر پیران و پسه) و برادر ناتنی «کی خسرو» است. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۶۲-۱۶۳ و ۱۸۰-۱۸۱) پس از به پادشاهی رسیدن کی خسرو و در اولین لشکرکشی که به منظور خونخواهی سیاوش با تورانیان می‌کند، کی خسرو به «طوس» (فرمانده سپاه ایران) سفارش می‌کند که از جایی که فرود زندگی می‌کند، گذر نکنند. او نگران است که مبادا به برادرش آسیبی وارد شود (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۹۶-۲۹۹)؛ خیره سری طوس و مشاوره نامناسبی که فرود دریافت می‌کند، سیر حوادث را به گونه‌ای پیش می‌برد که فرود جوان در خاک و خون می‌گلتد. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۹۹-۳۱۵) علیرغم اینکه «بهرام» (از خاندان گودرز) که با سیاوش رابطه دوستانه داشته است، تلاش می‌کند تا کار به درگیری کشانیده نشود (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۰۴-۳۰۸) ولی حوادث به گونه‌ای رقم می‌خورند که «فرود» به دست «بیژن» که او نیز از خاندان گودرز است، کشته شود. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۱۵-۳۱۹)



در تاریخ، «واردان» (=واردانس، اشک نوزدهم) پس از مرگ پدرش «اردوان سوم» (اشک هجدهم) به رقابت با «گودرز» (برادرش یا برادرخوانده‌اش) می‌پردازد و پس از پیروزی بر گودرز، جانشین پدر می‌شود. پس از مدتی، نجبا که از واردان ناراضی هستند، گودرز را تحریک می‌کنند تا دوباره در مقابل واردان قد علم کند. کار به مقابله سپاهیان کشیده می‌شود، اما پیش از آغاز جنگ، واردان و گودرز متوجه قصد نجبا که همانا از میان برداشتن هر دوی آنان بوده است می‌شوند؛ بنابراین این با هم آشتی می‌کنند، سلطنت به واردان می‌رسد و حکومت گرگان و اطراف آن نصیب گودرز می‌شود. پس از چندی مجدداً گودرز سر به طغیان بر می‌دارد و در توطئه‌ای که نجبا تدارک دیده بودند، واردان از بین می‌رود و سلطنت به گودرز می‌رسد. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۶۷)

شخصیت «واردان» با «فرود» هیچ نقطه مشترکی ندارد، بجز اینکه هر دو در یک ناحیه کشته می‌شوند و در کشته شدن هر دوی آنان گودرز نامی (یا خاندان گودرز) و تعدادی از نجبا نقش موثری داشته‌اند. در سطور بالا نیز نشان دادیم که گودرز اشکانی نمی‌تواند با گودرزی که پهلوان عهد کیانی بوده است، یک شخص باشد. باید توجه داشت که واردان و گودرز تاریخی برای رسیدن به شاهی با یکدیگر رقابت می‌کنند در حالی که با توجه به روایات داستانی، فرود هیچ اصطکاک منافی با «گودرز داستانی» نداشته است. واردان جانشین پدر می‌شود ولی فرود شخصی است که نه پدرش تاج و تخت داشته، نه وی جانشین پدر می‌شود و نه حتی در پی جانشینی پدر بزرگش (کی کاووس) بوده است. واردان با برادرش نبرد می‌کند و بالاخره توسط وی از میان برداشته می‌شود، ولی برادر فرود (یعنی کی خسرو) حامی اوست و تدابیری اندیشیده که برادرش در امنیت زندگی کند. حسب روایت فردوسی، کی خسرو پس از اینکه متوجه کشته شدن برادرش می‌شود، بر طوس که از دستور او سرپیچیده بوده و به همین خاطر اسباب کشته شدن فرود را مهیا کرده است، خشم می‌گیرد و او را تنبیه می‌کند. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۳۳-۳۳۶)

فرهاد

در شاهنامه فردوسی «برزینیان» یکی از خاندان‌هایی معرفی شده است که کی خسرو را در جنگ با تورانیان کمک می‌کرده‌اند. بزرگ این خاندان، «فرهاد» نام دارد. این فرهاد با «فرهاد اشکانی» یک شخصیت دانسته شده است. (صفا ۱۳۶۳: ۵۸۶-۵۸۷)

از میان شاهان اشکانی پنج تن، فرهاد نامیده می‌شده‌اند. در تاریخ آمده است که توده‌ی مردم علیه «فرهاد دوم» شورش می‌کنند. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۴۶) وی توان مقابله با سکاها که قلمرو پارت را مورد هجوم قرار داده بودند نداشته است. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۴۷؛ زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۵۶) «فرهاد سوم» توسط پسرانش (که پس از وی به سلطنت می‌رسند) مسموم می‌گردد. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۵۱) «فرهاد چهارم» در ابتدای زمامداری خود، برادرانش را می‌کشد تا سلطنتش بلامنازع باشد و پدرش را نیز به خاطر اینکه وی را ملامت می‌کرده است به قتل می‌رساند. (گیرشمن ۱۳۷۲: ۲۹۹) وی رفتاری ناشایست با نجبا در پیش می‌گیرد و حتی تعدادی از بزرگان را از صحنه خارج می‌کند تا



خیالش از هرگونه تحرک و توطئه‌ای آسوده باشد. در مدت شاهی وی، شخصی به نام «تیرداد»، شورش می‌کند که مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد و برای مدت سه سال به تخت می‌نشیند. در این مدت فرهاد مجبور به ترک کشور می‌شود. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۲) فرهاد چهارم در نبردی که با تیرداد داشته است برای اینکه زانی که با او همراه بوده‌اند به دست دشمن نیفتند، همگی را از دم تیغ می‌گذرانند. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۲)

«فرهاد پنجم» با همدستی مادرش (که در اصل کنیزی رومی بوده) پدرش را مسموم می‌کند و به جای او به تخت می‌نشیند. این فرهاد برای اینکه پادشاهیش توسط امپراتور روم به رسمیت شناخته شود، از ارمنستان صرف‌نظر می‌کند. او مورد نفرت مردم قرار می‌گیرد و نجبا وی را از سلطنت برکنار می‌کنند و سپس او را در شکارگاه می‌کشند تا کشور از جورش رهایی یابد. (گیرشمن ۱۳۷۲: ۳۰۱-۳۰۲)

هیچکدام از این افراد عملکرد درخور توجهی نداشته‌اند که به موجب آن محبوبیتی در بین مردم پیدا کند تا بتواند با ورود به داستان‌های حماسه ملی به عنوان پهلوانی که نماینده خاندانی معتبر است در کنار «کی خسرو» به نبرد با دشمن ایران بپردازد.

پلاشان

به روایت فردوسی، پس از کشته شدن فرود، سپاهی به فرماندهی طوس به عزم جنگ با تورانیان به جانب «کاسه‌رود» می‌رود. پهلوانی به نام «پلاشان» مامور تحقیق در احوال لشکر ایران می‌شود. بیژن به نبرد با وی می‌پردازد و او را می‌کشد. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۲۱-۳۲۳) گفته شده که «پلاشان» همان «بلاش اول» اشکانی است. (صفا ۱۳۶۳: ۵۸۴)

در تاریخ اشکانیان، پنج پادشاه به نام «بلاش» به حکومت می‌رسند. «بلاش اول» به عنوان اشک بیست و دوم و بلاش‌های دوم تا پنجم به عنوان اشک‌های بیست و چهارم تا بیست و هفتم به ترتیب یکی پس از دیگری به تخت سلطنت می‌نشینند. در این میان، اولین نفر، یعنی «بلاش اول» پادشاهی مقتدر بوده است. پس از وی دولت اشکانی روی به انحطاط می‌گذارد. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۶۲؛ زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۸) او به منظور مقابله با توطئه‌های داخلی، راه حلی منطقی بر می‌گزیند، مثلاً وی آذربایجان را به یکی از برادرانش و ارمنستان را به برادر دیگرش وامی‌گذارد. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۸) وی به مدت بیست سال شاهی می‌کند. علیرغم اینکه مادرش یونانی‌تبار بوده و در سکه‌هایش خویشتن را «دوستدار یونان» معرفی می‌کرده، به فرهنگ و آداب ملی ایرانی علاقه نشان می‌داده است؛ از جمله اینکه در مقابل نفوذ آداب رومی در دربار پارت از خود مقاومت نشان می‌دهد. (زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۷۰) در زمان این پادشاه تلاش‌هایی برای احیای فرهنگ ملی صورت می‌گیرد، از جمله اینکه به دستور وی اقدام به جمع‌آوری اوستا می‌شود. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۶۱)



با مقایسه عملکرد «پلاشان» شاهنامه با «بلاش اول» اشکانی، نمی‌توان به وجوه مشترکی دست یافت تا بتوان این دو را یک تن پنداشت. اینکه پادشاهی که رفتارش با منطق بیشتر سازگار است و به فرهنگ و آداب ملی علاقه‌مندی نشان می‌دهد را با پهلوانی تورانی که دشمن ایران است، یکی بدانیم، جای تعجب بسیار دارد.

تدوین داستان‌های حماسه ملی

داستان‌های حماسه ملی در فرآیند تکوین خویش مراحل متعددی را پشت سر نهاده تا به صورت کنونی در آمده است. (دوستخواه ۱۳۸۴: ۱۷-۱۰۱) در این فرآیند، زمانی داستان‌ها به صورت شفاهی و از سینه‌ای به سینه دیگری انتقال می‌یافته است. (زرشناس ۱۳۸۴: ۴۸-۵۱) و پس از گذشت مدت‌ها، داستان‌ها به کتابت در می‌آیند. در هنگام کتابت، تدوین داستان‌ها نیز صورت می‌پذیرد. بدیهی است که داستان‌ها پس از نوشته شدن، کمتر دستخوش تغییر و تحول می‌شوند.

تحقیقات نشان داده که سرآغاز تدوین و کتابت این داستان‌ها روزگار اشکانیان است. (فرای ۱۳۷۷: ۳۱۸) «گوسان‌ها» در دوران حکومت پارتیان و ساسانیان، داستان‌های تاریخی، حماسی و عاشقانه را به برای دیگران بازگو می‌کرده‌اند، به عبارت دیگر اینها برپا دارنده و نگاهبان سنت شفاهی بوده‌اند. (زرشناس ۱۳۸۴: ۴۸-۵۱) در دوران ساسانیان نیز تدوین جدیدی از داستان‌های حماسه ملی صورت می‌گیرد (آموزگار ۱۳۹۰: ۱۸۸-۱۸۹) و همین ویرایش جدید از جمله مهمترین منابع کتب نوشته شده در دوران اسلامی بوده است. مطالبی که در سینه گوسان‌ها از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌یافته بخشی از منابع خدای‌نامه پهلوی را تشکیل می‌داده و تاثیر آن بر شاهنامه فردوسی به خوبی آشکار است. (آموزگار ۱۳۹۰: ۱۸۶)

نقد نظریه یکسان‌پنداری برخی از شاهان (یا شاهزادگان) اشکانی با پهلوانان کیانی

تشابه نامی بین برخی از پهلوانان دوره کیانی با شاهان یا شاهزادگان اشکانی و همچنین یافتن برخی از رخدادهای مشابه، که در حماسه ملی به پهلوانی نسبت داده شده با رخدادهایی که در مدت زمامداری شاهی از اشکانیان ذکر شده، دلیل عمده یکی دانستن پهلوانان کیانی با شاهان یا شاهزادگان اشکانی است (کویاجی ۱۳۶۲: ۱۴۰-۱۶۰) اما این تشابهات نمی‌تواند دلالت کافی بر این همانی شخصیت‌های پهلوانی دوره کیانی با شاهان یا شاهزادگان دوره اشکانی باشد.

علی‌القاعده این یکسان‌پنداری باید در هنگام تدوین داستان‌ها در یکی از دوره‌های اشکانی یا ساسانی رخ داده باشد. این رخداد نمی‌تواند مربوط به زمان اقتدار اشکانیان باشد. چرا که هیچ دلیل عقلانی برای این تغییر و تحریف نمی‌توان یافت. آیا می‌توان پذیرفت که در هنگام اقتدار اشکانیان، تدوین کنندگان داستان‌ها از شخصیت برخی از شاهان یا شاهزادگان کپی‌برداری کرده‌اند و با استفاده از آن پهلوانی آفریده‌اند و اعمال شخصیت اولی را به دومی نسبت داده‌اند و هنگام زیست شخصیت آفریده شده را قرن‌ها به عقب برده‌اند تا به دوره کیانی برسند؟ پرواضح است



که اگر می‌خواستند چنین اتفاقی رخ دهد، شاهان و یا شاهزادگانی که ادعا می‌شود وارد داستان‌ها شده‌اند، باید دارای محبوبیتی بسیار زیاد در بین توده مردم بوده باشند تا آهسته آهسته گوسان‌ها بتوانند با وارد کردن رخدادهای زندگی آنان به داستان‌ها، باعث افزایش جذابیت داستان‌ها شود و از سویی دیگر اقبال مردم به سوی داستان‌ها افزایش یابد و بدین ترتیب پس از مدتی این شخصیت‌ها صرفاً وجودی داستانی یابند. در مطالعه سرگذشت شاهانی از اشکانیان که ادعا شده است در کسوت پهلوانی در آمده‌اند، نشانی از دلیری و جانفشانی برای مردم و کشور دیده نمی‌شود، اعمالشان منطقی و زمامداریشان همراه با عدالت و مردمداری نیست تا گوسان‌ها از آنان در داستان‌هایشان یاد کنند. پیش از این اشاره شد که توده‌ی مردم از بسیاری از شاهان اشکانی ناراضی بوده‌اند، مثلاً مردم از کسی که علیه فرهاد چهارم شورش می‌کند حمایت می‌کنند و او می‌تواند مدت سه سال بر تخت شاهی بنشیند. (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۵۷؛ زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۶۲)

زمان دیگری که برای این تغییر و تحریف می‌توان در نظر گرفت، دوره ساسانیان است. نشان داده شده که جامعه ما، جامعه‌ای کوتاه مدت است. (کاتوزیان ۱۳۹۲: ۱۳-۱۵) شاید علت اصلی پذیرش تحریف تاریخ اشکانیان و به دست فراموشی سپردن نام و نشان بسیار از شاهان اشکانی مبتنی بر همین خصلت کوتاه مدت بودن جامعه ما باشد. علاوه بر آن نفرتی که توده‌ی مردم از اشکانیان داشته‌اند نیز می‌توانسته است کمک بسیار موثری به خواسته‌ی ساسانیان کرده باشد. از میان اشکانیان، شاهی (یا شاهزاده‌ای) را نمی‌توان یافت که از چنان محبوبیتی نزد توده‌ی مردم برخوردار بوده باشد که ساسانیان موفق نشده باشند کارهای خوب وی را از خاطره جمعی جامعه بزدايند. اگر فرض کنیم چنین نفوذ و مقبولیتی وجود داشته است، می‌توان عنوان کرد که چگونه پذیرفتنی خواهد بود که ساسانیانی که سعی بلیغ در محو نام و نشان اشکانیان به خرج دادند (فرای ۱۳۷۷: ۲۸۷-۲۸۹؛ زرین کوب ۱۳۹۰: ۲۹۵؛ آموزگار ۱۳۹۰: ۱۸۸)، به صورت رسمی یا غیررسمی اجازه داده باشند که تعدادی از آنان در کسوت پهلوانی که در خدمت شاهان کیانی است به داستان‌ها وارد شوند.

با مطالعه شاهنامه فردوسی تاثیر شخصیت‌های داستان‌های دوره کیانی (اعم از شاهان یا پهلوانان) را به مراتب بیشتر از شخصیت‌های وقایع نوشته شده در مورد ساسانیان (که با واقعیت تفاوت زیادی ندارد) می‌یابیم. آیا پذیرفتنی است که دشمنی تلاش کند تا نام و نشان دشمنانش را جاودانه کند؟ گرچند نمی‌توان منکر نقش فردوسی در آفرینش اثری ماندگار شد، ولی آیا تمام این جذابیت مربوط به هنر فردوسی است یا اینکه خود داستان‌های دوره‌های پیشدادی و کیانی دارای زیبایی هستند؟ پرواضح است که تحریف تاریخ سلسله اشکانی و تغییر در داستان‌های دوره کیانی، صرف نظر از زمان این رخداد، نمی‌توانسته است برای شاهان یا وابستگی از آنان که نزد مردم محبوبیتی نداشته‌اند رخ داده باشد و علی‌القاعده باید این تغییر و تحولات در مورد افراد محبوب اتفاق افتاده باشد. ولی سوال اینجاست که هدف و انگیزه این کار چه بوده است؟

در بالا نشان داده شد که هیچکدام از شاهان اشکانی که گفته می‌شود که با تغییر کسوت، به پهلوانان عهد کی کاووس و کی خسرو تبدیل شده‌اند و به داستان‌های ملی راه یافته‌اند، نه تنها کار قابل تقدیر و برجسته‌ای انجام



نداده‌اند تا دارای محبوبیت نزد توده مردم باشند که کارهایشان را می‌توان در کشت و کشتار، تحقیر اطرافیان، فشار بر مردم و توطئه چینی خلاصه کرد. بنابراین آنان نه تنها محبوب قلوب نبوده‌اند که در دوران حکومتشان مردم نیز در مقابلشان می‌ایستاده‌اند و به کسانی که از اطاعت آنان سرباز می‌زده‌اند کمک و یاری می‌کرده‌اند. از میان شاهانی که در بالا به طور خلاصه به بررسی زندگی آنان پرداختیم تنها «بلاش اول» کارهایی انجام داده است که می‌تواند چهره‌ی بهتری از او در یادها باقی مانده باشد. بسیار عجیب است که طرفداران تغییر کسوت از شاهی و شاهزادگی به پهلوانی، معتقدند که «پلاشان» یعنی پهلوانی تورانی، همان «بلاش اول» اشکانی بوده که به داستان‌ها وارد شده است. قابل ذکر است که بلاش اول به فرهنگ ملی علاقه نشان می‌داده و دستور جمع‌آوری اوستا را صادر کرده است و همچنین می‌توان او را به مراتب مقتدرتر از گودرز و فرهاد اشکانی دانست. چگونه است که این شخص به پهلوانی تورانی ولی گودرز و فرهاد به پهلوانانی موجه که در دربار کیانیان حضور دارند، تبدیل می‌شوند؟

نامگذاری برای نامیدن افراد است و شاید بجز در مواردی اندک که نام‌هایی ویژه به گروهی خاص تعلق می‌یابد، نام افراد عادی با شاهان، شاهزادگان و پهلوانان می‌تواند همسانی نشان دهد؛ البته القاب چنین نیستند. نمی‌توان این نکته را فراموش کرد که نام‌ها نیز شبیه بسیاری از پدیده‌های دیگر، دوره‌های مختلفی را (همچون تولد، بالندگی، پیری و مرگ) پشت سر می‌گذارند. برخی از نام‌ها در مقطعی از زمان متولد می‌شوند و برخی دیگر در همان زمان می‌میرند؛ برخی دارای عمری کوتاه هستند و برخی از عمری طولانی برخوردارند. از ابتدای دوره کیانی تا انقراض دولت اشکانی بالغ بر پانزده قرن است و عجیب نیست که نام‌هایی برای مدتی طولانی در جامعه رواج داشته باشد.

این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که در هنگام یکی پنداشتن اشخاصی از یک خاندان و انتساب اعمال و عمر همه اعضای یک خاندان به یک نفر، هم نشان و هم نام بسیاری از افراد از بین برود و به دست ما نرسد. شاید تدوین کنندگان داستان‌ها از روی عمد نام‌های مشابه را حذف کرده‌اند. با این حال هنوز می‌توان نام‌های مشابه را در داستان‌ها یافت؛ مثلاً «قباد» هم نام یکی از پسران «کاوه آهنگر» است (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۹) و هم نام «کی قباد» کیانی و هم نام شاهانی از سلسله ساسانی، و «گرشاسب» که هم نام نیای رستم (صفا ۱۳۶۳: ۵۵۳) و هم نام پسر «زو» است که پس از پدر به شاهی می‌رسد. (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۱) روی هم رفته می‌توان اظهار داشت که علیرغم اینکه قهرمانان دوره کیانی می‌توانند واقعیت تاریخی داشته باشند، ولی یکسان پنداری برخی از آنان با شخصیت‌های دوره اشکانی نمی‌تواند صحیح باشد.



منابع

- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۴) **تاریخ کامل**، ترجمه محمد حسین روحانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ابن بلخی، ابوزید احمد بن سهل بلخی، (۱۳۷۴) **فارسنامه**، تصحیح لسترنج و نیکلسن، توضیحات منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- آموزگار، ژاله، (۱۳۹۰) **تاریخ واقعی و تاریخ روایی**، از مجموعه: زبان، فرهنگ، اسطوره. چاپ سوم، تهران، انتشارات معین.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳) **آثار الباقیه عن القرون الخالیه**، مترجم اکبر دانا سرشت، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۸) **ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان)**، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۸۳) **عصر اساطیری تاریخ ایران (خطوط برجسته‌ی داستان‌های ایران قدیم)**، چاپ دوم، تهران، انتشارات هیرمند.
- دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۴) **فرآیند تکوین حماسه ایران پیش از روزگار فردوسی**، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- رحمتی، محسن، (۱۳۹۴) **تحریف تاریخ اشکانیان در روایت ملی-حماسی و علل آن**. دو فصلنامه ادبیات حماسی ۱۳۹۴، سال دوم، شماره دوم، صص ۲۳-۴۵.
- زرشناس، زهره، (۱۳۸۴) **میراث ادبی در ایران باستان**، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰) **روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی**، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات سخن.
- سعادت، مصطفی، (۱۳۹۳) **مقدمه‌ای بر داستان زال**، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
- سعادت، مصطفی، (۱۳۹۴) **«حذف شدن تاریخ مادها و هخامنشیان در حماسه ملی ایران»**، دوفصلنامه ادبیات حماسی ۱۳۹۴، سال دوم، شماره چهارم، صص ۵۳-۷۰.
- صفا، ذبیح اله، (۱۳۶۳) **حماسه سرایی در ایران**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵) **تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اساطیر.
- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۷۷) **میراث باستانی ایران**، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۶۳) **شاهنامه**، تصحیح ژول مول، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.



فرنبرگ دادگی، (۱۳۹۰) بندهش، تصحیح و ترجمه مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس.
فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، (۱۳۴۱) **مجمعل فصیحی**، تصحیح محمود فرج، مشهد، ناشر کتابفروشی باستان.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۸۶) **لب التواریخ**، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
کاتوزیان، همایون، (۱۳۹۲) **ایرانیان (دوران باستان تا دوره‌ی معاصر)**، ترجمه حسین شهیدی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.

کریستن سن، آرتور، (۱۳۵۵) **کیانیان**، ترجمه ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
گویاجی، ج ک، (۱۳۶۲) **آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان**، ترجمه جلیل دوستخواه، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۸۴) **زین الاخبار**، تصحیح رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

گیرشمن، ر، (۱۳۷۲) **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین، چاپ دهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱) **تاریخ گزیده**، تصحیح عبدالحسین نوائی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۸۱) **التنبيه و الاشراف**، ترجمه ابولقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

میرخوند، محمد بن خاوند شاه بلخی، (۱۳۷۵) **روضه الصفا**، تصحیح عباس زریاب، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی.

ناشناس، (۱۳۹۳) **بانوگشسب‌نامه**، تصحیح روح انگیز کراچی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ناشناس، (۱۳۸۳) **مجمعل التواریخ و القصص**، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، دنیای کتاب.
نولدکه، تئودور، (۱۳۶۹) **حماسه ملی ایران**، ترجمه بزرگ علوی، چاپ چهارم، تهران، نشر جامی و مرکز نشر سپهر.



Relationship between the Parthian Kings and the Kayani heroes

Mostafa Saadat¹

Some investigators are believed that a group of Kayani's hero are Parthian kings (or princes) who have come to Iranian national stories. The purpose of the present article is investigating whether some of the Parthians changed from king to heroes. The change should be occurred in the time of Parthians and Sassanids. If the changes had been occurred in the Parthians era, persons who entered the stories, must had a tremendous popularity among the people. These changes should be cause of increase the attractiveness of the stories. In the history, some of the Parthians kings which some investigators have been believed they changed to epic heroes, do not show any courage for the cultural development of the country, their actions are not logical and governed by justice and humanity. These changes cannot be related to the Sasanian era. We do not know any Parthian king and prince who had been so popular that the Sasanians had not succeeded in brushing him out of collective memory. If there was a very popular person, it is unacceptable that the Sassanians have allowed him to enter the national stories. Name is a tool for identifying people. There is no reason why the names of ordinary people with kings and hero cannot be identical, and it is not strange that a name be popular for a long time. Despite the fact that the heroes of the Kayani era can have historical reality, they are not equally to persons of the Parthian period.

Key words: Parthian, Kayani, Iranian national stories

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

¹. Professor at Shiraz University.// saadat@shirazu.ac.ir